

آثار برترین‌های  
جشنواره بزرگ  
برگزیدگان ادبیات  
کودک و نوجوان

نویسنده

## ۱۱ فرهاد حسن‌زاده

## نمای نزدیک

از عوامل دیگری که در نوشتن من نقش داشتند: زندگی در حد فاصل دو رودخانهٔ عظیم بهمشیر و اروند بود - که همیشه احساس می‌کنی زنده هستی و روح بزرگی دارند - روزی چند نوبت، شنیدن صدای فیدوس از پالایشگاه و بعد کارگرانی که با تلق تلق دوچرخه‌هایشان عازم کار یا خانه بودند. رفتن به سینمای بدون سقف «بهمشیر» که بلیتش ۳ ریال بود و مست شدن از بوی کالیانسی که همراه پیمسی ۵ ریالی معده‌های کوچک‌مان را به درد می‌آورد. دراز کشیدن روی زیلوهای خنک اتاق و خیره شدن به چرخش بال‌های آهنی و خستگی‌ناپذیر پنکهٔ سقفی. گذشتن از نهرهای یهن و غول نخلستان که گمان می‌پردیم فقط شاه می‌تواند از روی آن بپرد! و با تیر و کمان سنگ زدن به پنگ‌های پربار خارک و رطب و خرما، بازی‌های محلی، شعرهایی که دست به دست هم می‌خواندیم:

عموقلی بود

دماغ شلی بود

دست کرد تو جیم

پنج‌زاری برداشت

رفت در (دکان) نانوا

با داد و دعوا

یک نان خرید خورد

فردا صبحش مرد!

بیش‌تر نویسنده‌ها وقتی که با آن‌ها گفت‌وگو

فرهاد حسن‌زاده، نمای نزدیکش را به قلم خودش نوشته، البته چند سال پیش و باز البته آن قدر شیرین که ما فکر کردیم هرچه بنویسیم، این قدر شیرین نخواهد شد. پس این شما و این هم نمای خیلی خیلی نزدیک از فرهاد حسن‌زاده به قلم خودش:

تصمیم داشتم صبح روز عید به دنیا بیایم و از موهبت‌های نوروزی، مثل عیدی و شیرینی و آجیل و ماچ و بوسه بهره‌مند شوم که نشد و با اندکی تأخیر، روز بیستم فروردین ماه ۱۳۴۱ قدم به دنیای کودکان گذاشتم. مادرم می‌گوید: «خیلی سرخ و سفید و تپل بودی و این به خاطر آن بود که موقع بارداری روزی چند نوبت، یک سبد سبزی خام می‌خوردم.» حرف‌های مادرم را پدرم تأیید می‌کند و می‌گوید: «شاید علت نویسنده شدن همان سبزی‌های خام دوران بارداری باشد!» قابل توجه پزشکیان، ژن‌شناسان و سبزی‌فروشان محترم! و قابل توجه آن‌هایی که نمی‌دانند، چرا نمی‌توانند بنویسند.

تصمیم داشتم یک جای کوهستانی و خوش آب و هوا، یا میان جنگل‌های سرسبز شمال به دنیا بیایم، اما نشد؛ چون پدر و مادرم آبادان را برای زندگی انتخاب کرده بودند، با همهٔ گرما و شرجی و امکانات محدودش و شاید یکی از علت‌های خوب نوشتن داستان‌نویس‌های جنوبی، همین گرما و حال و هوا باشد.



می‌کنند و از علت نویسنده شدنشان می‌پرسند، در جواب می‌گویند: «پدر بزرگ یا مادر بزرگ پیری داشتیم که شب‌ها برایم قصه می‌گفت و من تحت تأثیر آن قصه‌ها امروز نویسنده شدم و...»

راستش من این‌طور نبودم. به قول امروزی‌ها خودکفا بودم و خودم برای خودم قصه می‌گفتم. خودم که این موضوع را چندان به یاد ندارم، ولی دختر عمه‌ام که آن موقع‌ها با هم به مدرسه می‌رفتیم، یادش است و می‌گوید: «در فاصله یک کیلومتری مدرسه تا خانه، مرتب قصه می‌بافتی و مرا سرگرم می‌کردی!»

خدا پدر آن کسی را بیمارزد که درس انشا را جزو دروس مدرسه قرار داد. فکر می‌کنم شروع نویسندگی اکثر نویسندگان از همین زنگ‌های مظلوم انشا باشد و من توی این درس همیشه نمره‌هایم خوب بود و حتی برای بعضی از بچه‌ها انشا می‌نوشتیم؛ علاوه بر انشاهایی که گاهی تا خواسته تبدیل به داستان می‌شد. دوستی داشتم که چهرهٔ مظلومی داشت و از اتفاق روزگار مثلاً شاعر بود و شعرهایش را که بیش‌تر هم دوبیتی بود برای من و تنها برای من می‌خواند. چون بچه‌های دیگر او را مسخره می‌کردند و من شده بودم سنگ صبور شعرهای دفترچهٔ جلد آبی او. او هم برای قدردانی، مرا از در پستی سینما «شیرین» داخل می‌برد تا یک فیلم ببینم، چون پدرش آپاراتچی آن‌جا بود.

از دبستان چیز زیادی به یاد ندارم، اما دورهٔ راهنمایی را بهترین دوره برای شروع فعالیت‌های ادبی هنری می‌دانم. کلاس‌های فوق‌برنامه و سر درآوردن از کلاس تأثر مدرسه که بیش‌تر جنبهٔ وقت‌گذرانی داشت، مدرسه‌ای که دیوار به دیوار اروتند رود بود و اگر از دیوار سرک می‌کشیدی آن سوی شط، نخلستان‌های عراق را می‌دید و گاهی توی کلاس صدای بوق کشتی‌ها چرت ما را پاره می‌کرد!

علاقه به نمایش و کتاب، پایه را به کتابخانهٔ کانون پرورش فکری باز کرد. چه جای دنج و خوبی! چه کتابدارهای دلسوزی، یک مربی تأثر داشتیم که همیشه مدیون او هستم - امیر برغشی - دانشجوی هنرهای زیبا (تأثر) بود و هفته‌ای یک‌بار با قطار می‌آمد که با ما نمایش کار کند. هر جا هست، پاینده باشد. در حقیقت دریچهٔ آشنایی ما و من را با دنیای راستین ادبیات، او گشود. با بودن او این گیاه خودرو جان گرفت و جان پناهی برای پیچیدن و بالا رفتن یافت و خود را باور کرد.

کاش یک نسخه‌اش را داشتیم؛ اولین نمایش نامه‌ای را می‌گویم که در کمال ناباوری به صورت منظوم نوشته بودم. اسمش «نفرین آهو» بود و در سطح خوبی هم اجرا شد. بعد از آن شعرها و قصه‌های دیگری نوشتم که همه در ذهن پیرالتهاب جنگ سوخت و خاکستر شد. این اولین دورهٔ نویسندگی من بود که از سال ۱۳۵۴ شروع و در سال ۱۳۵۹ موقتاً تمام شد.

سال ۵۹ تا ۱۳۶۸ سال‌های سختی بود. سال‌های مهاجرت و دربه‌دری. کجاها که نبودم: شیراز، اصفهان، تهران، یزد، درود، اندیمشک، اهواز، آبادان و چه کارها که نکردم. از کارگری در یک کارخانهٔ یارچیه‌بافی گرفته، تا برقکاری و بتایی، تعمیر دوچرخه و قنادی و بستنی‌فروشی و کار در پتروشیمی شیراز. این سال‌ها گرچه با جنگ و دندان به زندگی چسبیده بودم و هوای خانواده را داشتم که از پا نیفتد، اما در مجموع روزهایی بود که باید در آن شرایط زندگی می‌کردم تا امروز با اتکا به تجربهٔ آن روزها بتوانم بهتر بنویسم. البته در این دوره، تحت هر شرایطی خود را از هنر و ادبیات جدا نمی‌کردم. جسته و گریخته شعر و قصه می‌نوشتیم. تابلو نقاشی می‌کشیدم. پایه کشیده شد به کلاس‌های انجمن خوش‌نویسان. برای دوربینم تجهیزات آنی خریدم و رفتم برای عکاسی از آدم‌ها و دنیایشان و در نور قرمز تاریک‌خانهٔ کوچکم، آن

هم قصه. هم قصه نوشتیم، هم شعر. شعرهایم چنگی به دل نمی‌زد. قصه بیش تر راضی‌ام می‌کرد.

آن هم نه قصه کودک، بلکه قصه نوجوان، بی‌امان می‌نوشتیم. باران خدا کار خودش را کرده بود. بتانسیل آن سال‌های پس از جنگ که فرصت نوشتن را از من گرفته بود، به صورت توده ابر عظیمی هستی‌اش را می‌بارید. قصه پشت قصه می‌آمد. اولین مجموعه قصه‌ام «مار و پله» بود که سال ۱۳۷۳. سروش آن را چاپ کرد و سال ۷۴ کتاب برگزیده مجله سروش نوجوان شد. باید داستان بلند را تجربه می‌کردم. «ماشو در مه» اولین تجربه بود؛ رمانی که حوادثش متعلق به تابستان سال ۵۷ آبادان بود. «ماشو در مه» حدیث کودکی فنا شده نسل من بود. این کتاب هم اقبال خوبی داشت؛ کتاب سال کانون در سال ۷۴ و کتاب تقدیری وزارت ارشاد در سال ۷۵ شد. پس از آن دو، مجموعه قصه «سمفونی حمام» و «بزرگ‌ترین خط‌کش دنیا» و رمان «مهمان مهتاب» را نوشتیم که حدیث مقاومت ۴۵ روزه خرمشهر و آبادان و شروع مهاجرت و آوارگی است. کتاب‌های «گاه روشن، گاه تاریک» و «انگشت مجسمه» دو داستان بلند با مضمون‌های متفاوت هستند. از کتاب «آهنگی برای چهارشنبه‌ها» راضی‌ام به دلیل زبان نو و شیوه روایت آن. این کتاب از مرحله نهایی دو داوری جشنواره کتاب کنار گذاشته شد؛ به دلیل کدایی بزرگسالانه بودن آن. من هنوز معتقدم این کار هم پاسخگوی بزرگ‌هاست و هم نوجوانان و داوران و کارشناسان باید روی معیارهای خود تجدیدنظر کنند.

تجربه دیگرم در شیوه روایت به صورت نامه، با کتاب «امیرکبیر فقط اسم یک خیابان نیست» ارائه شد. اخیراً به سراغ افسانه نو و فانتزی آمدم، با نگاهی که خاص خودم است و رمان «نمکی و مار عینکی» را نوشتیم. کتاب «کلاغ کامپیوتر» هم با

عکس‌ها را ظاهر و ثابت کردم. کارت انجمن سینمای جوان را تا همین چند روز پیش داشتیم و کارهای دیگری که گفتن ندارد؛ مگر این‌هایی که گفتیم؟

سال ۱۳۶۸ وجود بچه و خرید چند کتاب برای او مرا به فکر واداشت. از اقبال بد یا خوب، آن کتاب‌ها بازاری و خیلی ضعیف بودند و این حس خفته را در من بیدار کرد: «تو که از این‌ها بهتر می‌توانی بنویسی!» می‌توانم اما چاپ!... دست بر قضا، دوستی را دیدم از قدیم که کتابی زیر چاپ داشت. دلگرمی‌ام بیش تر شد برای نوشتن، چاپ کردن و به ادبیات حقیقی رسیدن. شروع این دوره هم با یک قصه منظوم بود:

عصر یک روز بهار

در کنار جویبار...

همین طور می‌جوشید و می‌آمد، می‌بارید مثل باران. خدا چقدر مرا دوست داشت که با ترانه باران، سکوت و رخوت باغ خیالم را ترنم بخشید. البته آن قصه منظوم ضعیف‌هایی دارد که امروز متوجه آن‌ها شده‌ام. وگرنه برای سال ۶۸ خوب بود. خب، شیراز بودیم. ناشر کم بود، نقاش این کاره سراغ نداشتیم. با خرده چیزهایی که از نقاشی می‌دانستیم، شروع کردم به تصویرگری کتاب و آن را حاضر و آماده به ناشر دادم. حال‌کاری نداریم که آن کتاب در بیچ و خم گرفتن مجوز از وزارت ارشاد آن زمان کم شد و من دوباره آن را نوشتیم و با کمک دوستی، نقاشی کردم و کار را به سرانجام رساندم. از آن به بعد اعتماد به نفس پیدا کردم و بیش تر وقت گذاشتم. دوستی برایم توضیح داد که ادبیات کودک و نوجوان یک قلمرو مستقل است که برای خودش شاعر دارد، قصه‌نویس دارد، منتقد و پژوهشگر دارد، مجله و فصلنامه تخصصی دارد و کنی چیز دیگر که من تا آن روز روحم از آن همه مایملک بی‌خبر بود. کمی پیش رفتم و مطالعه کردم. چشمم به کتاب‌های خوب خورد؛ هم شعر،

نگاه به نیاز بچه‌ها نوشته شده و بالاخره با توجه به جای خالی طنز، کتاب «روزنامه سقفی همشاگردی» که کشکولی است از شعر و تکه‌های کوتاه طنز که این هم روانه بازار کتاب شده است. به کارنامه خودم که نگاه می‌کنم، می‌بینم این موفقیت‌ها ظرف این سال‌ها، به خاطر جدیت در کار بوده. بسیاری از دوستان ما ادبیات کودک را جدی نمی‌گیرند و هزارگامی ترفنی چیزی می‌نویسند. برای آن‌ها همه چیز اصل است، مگر ادبیات کودک. در حالی که امروزه ادبیات ما بیش از همیشه، به جدیت و حرفه‌ای شدن احتیاج دارد.

کتاب‌شناسی فرهاد حسن‌زاده<sup>(۱)</sup>  
(الف) شعر

- ۱- ماجرای روباه و زنبور / نشر راهگشا / ۱۳۷۰  
۲- دفتر مهران / نشر راهگشا / ۱۳۷۲  
۳- کلاغ کامپیوتر / حوزه هنری / ۱۳۷۸  
۴- سفر به خیر سلطان سنجر / ذکر / ۱۳۸۱

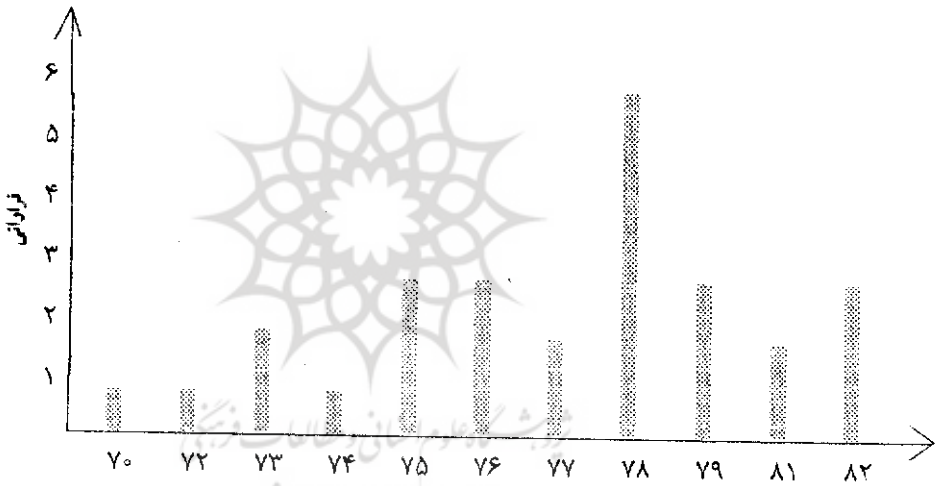
(ب) داستان کودکان

- ۱- بیا آواز بخوانیم / نشر پریسا / ۱۳۷۶  
۲- دارکوب و کرکدن / به نشر / ۱۳۷۸  
۳- هدیه خیس / به نشر پیدایش / ۱۳۷۸  
۴- لولوی زیبای قصه‌گو / نشر پیدایش / ۱۳۷۹  
۵- قصه آقا جیرجیر / خانه ادبیات  
۶- دو لقمه چرب و نرم / ویژه نشر / ۱۳۸۰  
۷- مرده‌ای که زنده شد / خورشید خانوم / ۱۳۸۰  
۸- شکستی / خورشید خانوم / ۱۳۸۰  
۵- زندگی‌نامه  
۱- آبی‌تر از آبی / نشر پنجره / ۱۳۷۶  
۲- خواجه نظام‌الملک / انتشارات مدرسه / ۱۳۷۹  
۳- چراغ لاله / نشر ذکر / ۱۳۷۹  
(و) رمان نوجوانان  
۱- ماشو در مه / حوزه هنری / ۱۳۷۳  
۲- انگشت مجسمه / حوزه هنری / ۱۳۷۶  
۳- آهنگی برای چهارشنبه‌ها / نشر روزگار / ۱۳۷۷  
۴- نمکی و مار عینکی / حوزه هنری / ۱۳۷۸  
۵- مسیح باز مصلوب / حوزه هنری / تلخیص رمان  
۶- مهمان مهتاب / نشر صریر / ۱۳۷۵

(ج) داستان نوجوانان

- ۱- مار و پله / سروش / ۱۳۷۳ (مجموعه داستان)  
۲- سمفونی حمام / قدیانی / ۱۳۷۴ (مجموعه داستان)  
۳- بزرگ‌ترین خط‌کش دنیا / حوزه هنری / ۱۳۷۵ (مجموعه داستان)  
۴- هندوانه به شرط عشق / نشر عصر / ۱۳۷۸ (مجموعه داستان)  
۵- عشق و آینه / نشر پیدایش / ۱۳۸۱ (مجموعه داستان)  
۶- گزیده داستان‌های کوتاه / نشر نیستان / ۱۳۸۱  
۷- همان لنگه کفش بنفش / کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان / ۱۳۸۲  
(د) داستان‌های بلند  
۱- گاه روشن، گاه تاریک / انتشارات مدرسه / ۱۳۷۵  
۲- امیرکبیر فقط اسم یک خیابان نیست / نشر روزگار / ۱۳۷۷  
۳- کلاغ کامپیوتر / حوزه هنری / ۱۳۷۸  
۴- سفر به خیر سلطان سنجر / ذکر / ۱۳۸۱  
(ه) زندگی‌نامه  
۱- آبی‌تر از آبی / نشر پنجره / ۱۳۷۶  
۲- خواجه نظام‌الملک / انتشارات مدرسه / ۱۳۷۹  
۳- چراغ لاله / نشر ذکر / ۱۳۷۹  
(و) رمان نوجوانان  
۱- ماشو در مه / حوزه هنری / ۱۳۷۳  
۲- انگشت مجسمه / حوزه هنری / ۱۳۷۶  
۳- آهنگی برای چهارشنبه‌ها / نشر روزگار / ۱۳۷۷  
۴- نمکی و مار عینکی / حوزه هنری / ۱۳۷۸  
۵- مسیح باز مصلوب / حوزه هنری / تلخیص رمان  
۶- مهمان مهتاب / نشر صریر / ۱۳۷۵  
(ز) طنز برای نوجوانان  
۱- روزنامه سقفی همشاگردی، جلد اول / نشر

- ۱- داستان «مار و پله»، در سال ۱۳۷۳، به  
عنوان کتاب برگزیده سال انتخاب شد. افق / ۱۳۷۸
- ۲- روزنامه سقفی همشاگردی، جلد دوم / نشر  
افق / ۱۳۷۹
- ۳- روزنامه سقفی همشاگردی، جلد سوم  
(لطیفه‌های ورپریده) / نشر پیدایش / ۱۳۸۲
- ۳- رمان «ماشو در مه»، در سال ۱۳۷۵، از  
سوی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تقدیر شد.  
(ح) رمان بزرگسالان  
۱- حیات خلوت / نشر ققنوس / ۱۳۸۲
- ط) ارزیابی‌ها  
ی) نمودار آثار داستانی فرهاد حسن‌زاده



پی‌نوشت

۱. شهرست آثار، توسط آقای روح‌الله مهدی‌پور عمرانی تهیه شده است.